



متن درس خارج نهاده استاد یزدان پناه - دوشنبه ۱۴۰۱/۰۸/۰۲



ما در بحث مربوط به امکان که ذیل مرحله رابعه، فصل اول، به مقام سوم رسیدیم که در باب ثبوتی بودن امکان یا سلبی بودن امکان بود، بیان علامه طباطبائی را عرض کردیم. بعد از آن گفتیم سه نظر می‌تواند باشد، سلب تحصیلی و آنچه که مناسب با سلب تحصیلی است را توضیح دادیم، در مورد آنچه که مناسب با معدوله است را توضیح دادیم و عرض کردیم مفاد درونی اش هیچ ثبوتی نیست بلکه همه‌اش سلبی است در عین اینکه یک نوع ثبوت دارد، یک نوع اتصاف دارد، اتصاف به یک امر سلبی یعنی به صورت معدوله، که امکان عملاً یعنی لا ضرورت الوجود و العدم. بیان علامه این بود. این دو راه گفتیم، راه سوم هم عرض کردیم ثبوتی است. بیان ما این بود که اساساً امکان، ثبوتی است. و توضیح دادیم در این زمینه ولی باز همین فقط خلاصه بکنم و برسم به نتایج بعدی. چون گفتیم دیگر، باز نباید بایستیم. همین که در مورد امکان می‌گوییم می‌شود موجود شود، می‌شود موجود نشود، می‌تواند موجود شود، می‌تواند موجود نشود؛ همین تعبیر که می‌کنید «می‌شود» و «می‌تواند» که مفاد همان امکان است، هویتش هویت «می‌شود» است، یعنی ثبوتی است، نه «نمی‌شود»، نه «نمی‌تواند». دقت می‌کنید. لذا اگر خوب بخواهیم نگاه بکنیم مفادی را که ما در دل امکان دیدیم، چی بود؟ البته کدام امکان؟ امکانی را که از خارج گرفتیم یا معنای امکانی که از خارج به دست ما آمد. یعنی ذات امکان را که نگاه می‌کنیم، درش یک مفاد ثبوتی می‌بینیم. و لذا حتی تعبیر دیگری که معمولاً حالا من به صورت یک سوال در آوردم و جواب دادم، حالا بگذارید من سوال و جوابش نکنم، خلاصه عرض کنم. ما یک قوه داریم در برابر فعل؛ قوه، یک نوع قابلیت است اما قابلیتی که درش چی خوابیده؟ یک نوع میل وجودی خوابیده، یک نوع افزونی داریم. افزونش چیست؟ قوه که می‌گوییم، یعنی قابلیت فعلیت را دارد اما قابلیتی که درش یک میل وجودی هست. در امکان می‌توانیم بگوییم قابلیت عام هست، میل وجودی نیست ولی قابلیت هست. در امکان، یک نوع قابلیت هست، یعنی می‌تواند، می‌شود، امکانش هست. این را می‌توانید قابلیت، قابلیت عام، قابلیت عام، غیر از قابلیت ویژه‌ای است که در قوه و فعل به کار می‌بریم. آنجا میل وجودی دارد افزون بر این تعبیرها که می‌کنید می‌شود، می‌توان. دست بر قضا ان شاء الله برسیم به امکان استعدادی، آنجا هم باید این بحث را جدی تر توضیح بدهم. می‌رسیم توضیح می‌دهم آنجا که امکان استعدادی، چطور امکان است ولی در عین حال چطور استعدادی است، افزون است. امکانش را باید نگه داشت. حالا به هر ترتیب، در امکان یک نوع قابلیت خوابیده اما قابلیت عام. یادتان باشد منظورمان از قابلیت دیگر نگوید یعنی یک قوه و یک میل وجودی و اینها، الان نه. هیچ جهتی بر هیچ جهتی ترجیح ندارد برایش ولی می‌تواند و می‌شاید و روا است که چنین شود. این تعبیری که می‌کنم، می‌خواهم فقط آن فضا را روشن کنم. روا است که این شود یا آن شود، می‌تواند. روایی‌ای که تا گفتید، یعنی درش قابلیت فی الجمله هست اما قابلیت عام. مفاد قابلیت، مفاد ثبوتی است. این تلاش‌هایی که الان دارم می‌کنم، من همه اینها را تنبیهی می‌دانم. چون عملاً ما هیچ کار دیگری نمی‌کنیم. تنبیهی یعنی چی؟ درست مثل اینکه به ما می‌گویند مفهوم وجود، مشترک لفظی است، شما چه تلاش‌هایی می‌کنید در توضیح؟ ما آخرش می‌گوییم مفهوم وجود که بدیهی ما است ولی تلاش می‌کنیم آنکه هست، به یک جهتی تنبیه ما باشد. یعنی ما معنای قابلیت عام را در امکان فهمیدیم، می‌دانیم، داریم، و می‌دانیم هم خودش ثبوتی است، الان داریم فقط تذکرش می‌دهیم. لذا

دقت کنید این استدلال‌ها از یک جهت برای کسانی که معمولاً اشکال می‌کنند، استدلال است. ولی عملاً بدانید اینها تنبیه است. هویتش را خواستم بگویم. پس قابلیت، یک نوع ثبوت است. قابلیت عام درش یک نوع ثبوت خوابیده.

نکته اول: حصر عقلی در تقسیم، با ذکر لازمه بین امکان درست شد، این منافاتی با هویت ثبوتی امکان ندارد

خب حالا که این را گفتیم، یکی دو تا بحث دیگر باید بکنیم تا به بیان نتیجه بحث برسیم. یک بحث دیگری که اینجا مطرح است خب شما در تقسیمی که آمدید امکان را مطرح کردید، چطوری تقسیم کردی؟ با طرح علامه گفتید یا ضرورت وجود دارد یا نه، یا ضرورت عدم دارد یا نه، رسیدید به امکان، که عملاً می‌شود لا ضرورت الوجود و العدم. آن طرحی هم که ما دادیم که تمام ضرورت را بردیم یک طرف، امکان را بردیم یک طرف، گفتیم یا اقتضاء ضرورت دارد یا اقتضاء ضرورت ندارد. تقسیمی که شما کردید، مفادش سلبی بود؛ پس چطور شما الان می‌گویید امکان، امر ثبوتی است؟! ما می‌گوییم ما به امکان که نگاه می‌کنیم، امر ثبوتی است، روالش را گفتیم چطوری است و به چه دلیل؛ اما کی گفته هر وقت در تقسیم دارید می‌گویید، باید حتماً خودش را بیاورید، لازمش را بیاورید؟! مثلاً من می‌گویم هستی و موجود، یا ثابت است یا نه. گفتم نه، لازمه‌اش چیست؟ یعنی حرکت دارد، متحرک است. چون هستی است و جزو هستی است. ببینید یا ثابت است یا نه؛ این تقسیم اگر کردم، معنایش این است چون گفتم «نه»، یعنی باید مفاد حرکت را مفاد سلبی بگیریم؟! کی گفته؟! یا علت است یا نه؛ چون گفتم «نه»، حالا که گفتم نه، پس معلول باید به معنای سلبی باشد؟! کی گفته؟! به تعبیری تقسیم برای اینکه حصر عقلی درست کند، می‌تواند از لوازم یک شیء استفاده کند تا حصر عقلی‌اش را خوب درست کند. یعنی می‌تواند بگوید یا ضرورت دارد یا ضرورت ندارد. می‌تواند به این اشاره کند؛ اما یادتان باشد این تقسیم قرار نیست که بیاید کاری کند که الا و لابد ذات او باشد، لازمه هم باشد کافی است. به تعبیر دیگر اگر آمدید تقسیم کردید، چون در تقسیم اصلاً باید حصر عقلی کنیم، معمولاً به صورت سلب و ایجاب می‌گوییم؛ ولی لزوماً معنای سلب و ایجاب این نیست که یعنی آن مفاد بعدی همه‌اش سلب است. الان من مثال زدم دیگر، یا ثابت است یا نه، یا علت است یا نه، یا فعل است یا نه؛ این را می‌گوییم اما معنایش این نیست که حالا که این طوری گفتید، پس این قوه منفی است، حرکت نفی است، بطلان است، معلولیت، بطلان است، نفی است. اینها نیست که. این را برای حصر عقلی می‌گوییم ولی یک چیز هست: یک لازمه‌ای از او را گفتیم. بله. چه اشکالی دارد در تقسیم، ما از لازمه استفاده کنیم؟! لذا این یکی از مسائل.

ریشه تاریخی گمان سلب تحصیلی بودن امکان

حالا من همین جا عرض بکنم واقعیتش بستر تاریخی، همین نوع تقسیمات و به اضافه آنچه که در مورد ماهیت من حیث هی لیست الا هی لا موجوده و لا معدومه، این تعبیرهایی که گفتند، که درش یک سلب تحصیلی در نظر گرفتند آقایان، او آمده ذهن افراد را گرفته: ما که امکان را از دل این لا موجوده و لا معدومه در آوردیم، پس سلبی است. این چرا؟! می‌خواهم بگویم دو تا بستر داشت برای این حرف. یکی همین بستر تقسیم، یک بستر هم بستر آن بحث اصلی‌ای که معمولاً امکان ذاتی را باهاش درست می‌کنند، امکان خاص را باهاش درست می‌کنند. چیست؟ ذات ماهیت من حیث هی لیست الا، این لیس‌ای که می‌گویند سلب است و سلب تحصیلی است. «لیست الا هی لا موجوده و لا معدومه»، پس نه وجود درش خوابیده نه عدم، پس ممکن است. البته من می‌دانم آن موقع که می‌رسیم، مجبوریم پس را توضیح بدهیم. ولی الان آقایان این طوری ازش نتیجه گرفتند، یعنی از سلب آمدند رسیدند. این دو بستر خیلی تأثیر گذاشت که معنا را به صورت سلبی نگاه کنند. ولی هر یک از این دو بستر، برای خودش مبرر دارد. اینکه عرض کردم تقسیم، مبررش چیست و دلیل نمی‌شود که اصل بحث را سلبی کند. و یک بیان دیگر هم که در مورد ماهیت هم گفتند، ان شاء الله می‌رسیم توضیح می‌دهیم، ببینید چه در می‌آید از دلش. آقایان می‌گویند اقتضاء نیست، لازم نیست

ولی از یک طرف، یک نحو اقتضاء هست، حالا توضیحاتی که می‌دهند؛ ببینیم چه در می‌آید. حتی آن هم اگر نگاه کنید، باید بگوییم «لا موجوده و لا معدومه» گفتیم، پس نشان می‌دهد فی حد ذاته وجود خوابیده نیست، می‌تواند وجود یا عدم را بپذیرد، باز می‌تواند است. و لذا تا این را گفتید، می‌شود چی؟ می‌شود مثل بحث امکان و ثبوتی. پس بعد از اینکه بحث را تمام کردیم، ثبوتی کردیم، این اشکال را هم باید برطرف کنیم. پس شما چطور در مقسم، این کار را کردید؟ توضیح دادم. فقط یک پرانتزی باز کردیم بستر تاریخی‌ای که باعث شد چنین بحثی پیش آمد، اینها بوده که به اینجا کشانده. تمام.

نکته دوم: ثبوتی بودن هویت امکان در نگاه مختار، بدون تکیه به اینکه مقسم، موجود است ثابت شد

حالا بحث بعدی‌ای که هست: این بحثی که به این سبک کردیم، اصلا حتی قبل از اینکه موضوع فلسفه را بگویید الموجود، بعد بگویید الموجود اما ممکن او واجب، حتی پیش از او هم می‌شود این بحث را پیش برد. ما حتی بحث ممکن الوصف را هم کردیم. ممکن الوجود را هم گفتیم، ممکن الوصف را هم گفتیم، به شکل عام هم گفتیم. ولی گفتیم چون اساسا بحث امکان و بحث وجوب از آن مفاهیم عامی است که مال فلسفه است، غیر فلسفه عهده دارش نیست. یادتان هست توضیحی دادم اگر یادتان باشد. سری هم که تکان نمی‌دهید، من مجبورم یک توضیحی هم بدهم ولی واقعش گفتم، حالا الان توضیح می‌دهم. پس ببینید بحث اصلی‌اش چیست؟ اصلش این بحثی که به این سبک گفتیم، حتی منتظر این نیستیم که با الموجود اما واجب او ممکن، مسئله را ببندیم. و بعد بگوییم چون اتصاف است، چون ثبوت است، پس درش پیدا کنیم. این طوری نه. ما به خاطر اینکه رفتیم در خود امکان گشتیم، معنای ثبوتی یافتیم. و بعد گفتیم چه ممکن الوصف باشد چه ممکن الوجود، فرقی برای ما نداشت. روی امکانش ایستادیم، آن معنا را پیش بردیم. یعنی این بحث ما دایره مدار آن بحثی نیست که علامه از آن راه ورود کرد، یک نوع ثبوت مای درست کرد و اینها، اصلا احتیاجی به آن نیست. این یک. این عام هم که گفتیم، چرا گفتیم؟ گفتیم چون اساسا این کار، جزو کار فلسفی است. کار چی؟ کار بحث از وجوب و امکان به نحو مطلق، حتی ممکن الوصفش مال کیست؟ مال فلسفه است. چرا؟ چه توضیحی دادیم قبلا؟ گفتیم جناب بوعلی یک بیانی داشت که مثلا ما الان باید بحث اجتماع نقیضین را جزو مباحث کدام علم بیاوریم؟ از یک طرف، مبدأ تصدیقی همه علوم است، حتی مبدأ تصدیقی فلسفه هم هست. و اصلش چیست؟ بدیهی است. و اصلا هم احتیاج نیست که جزو مسئله بگیریم. ولی اگر می‌خواستیم مسئله بگیریم، به کدام علم بیشتر می‌خورد اجتماع نقیضین؟ بوعلی می‌گوید چون بحث وجود و عدم است، وجود و عدم به نحو مطلق است، هر جا برود حالا چه جزئی باشد چه کلی باشد، همه‌اش همین اجتماع نقیضین درش مطرح است. اگر این است، این سنخ کارش سنخ بحث فلسفی است. ما بر اساس همین در مورد وجوب و امکان، حتی ممکن الوصف را چکار کردیم؟ گفتیم اصل امکان را چه کسی باید بحث کند؟ فلسفه. چرا؟ چون بحث وجوب و امکان این قدر عام است، شامل همه موارد می‌شود. یعنی امکان نرفته مثلا در تعین طبیعی یا در تعین ریاضی یا بیاید جای دیگر، نه، حتی به شکل مطلقش هم بحث می‌کنیم امکان و وجوب را. تا این طور که نگاه می‌کنید، پس این باید جزو کدام بحث‌ها باشد؟ گفتیم چون مفاهیم عامه و معانی عامه است، و کلا فلسفه با معانی عامه سر و کار دارد. توضیح دادم، چون همه شان عام اند که کل هستی را می‌گیرند. لذا اساسا این بحث باید جزو فلسفه باشد. یعنی ما این بحث را الان اینجا کردیم و ممکن الوصف را هم حتی درش آوردیم، به لحاظ فلسفی آوردیم ولی بحث ما عام بود، فقط صرف ممکن الوجود، ما را نکشانند به اینکه بگوییم معنا ثبوتی است. یادتان باشد.

نکته سوم: در نظر علامه با یک معنای پایه (ضرورت) روبرویم؛ ولی در نظر مختار، وجوب و امکان، دو معنای

پایه مستقل هستند

پس دقت کنید چه عرض می‌کنم. این بحث ما دائر مدار حل اینکه بگوییم به عنوان یک مسئله تقسیمی است برای موضوع علم فلسفه، پس باید ثبوتی باشد، این کار را نکردیم. اصلش را به صورت عام در آوردیم، این نکته دوم. نکته سوم که باید بگوییم ما یادتان هست گفتیم دو معنای پایه داریم در این بحث، یکی وجوب یکی امکان. کلاً گفتیم حتی امتناع هم جزو وجوب قرار می‌گیرد، اصل بحث. گفتیم دو پایه داریم، وجوب و امکان. حالا ببینید با دو طرح چطوری می‌شود. با طرح اول که جناب علامه طباطبایی می‌دهد به عنوان معدوله می‌گیرد، معدوله یعنی چی؟ یعنی لا ضرورت الوجود و العدم گرفت مفاد امکان را. اساساً ما یک مفهوم پایه اساسی داریم، آن ضرورت است، امکان را با چی فهمیدیم؟ با ضرورت. «لا ضرورت»، ضرورت را آوردیم اینجا قرار دادیم. به تعبیر دیگر گفتیم دو پایه ولی دو پایه‌ای که پایه اصلی کیست؟ همان وجوب. این طرح یادتان باشد اگر معدوله گرفتید، ما عملاً واقعی‌اش با یک مفهوم جدی روبرو هستیم، دومی سلب او است. چون امکان دقیقاً مساوی با این است. اما با مبنای ما چه می‌شود؟ ما با دو پایه روبرو هستیم، هر دو برای خودشان معنا دار هستند. بله، یک بحث هست در جای خودش: وجوب مقدم است به لحاظ پایه؟ هر دو پایه اند، هر دو دو معنای برای خودشان معنا دار جداگانه اند. جواز درش جواز خوانیده. ضرورت درش حتمیت و ضرورت خوانیده. دو پایه است، پایه کلان.

وجهی برای توضیح کلام بوعلی که «وجوب، مقدم است» در عین حفظ دو معنای مستقل برای وجوب و امکان

فقط چیزی که هست، یک بحثی آقایان دارند: درست است قوه و فعل دو پایه است ولی فعلیت تقدم دارد. درست است که وحدت و کثرت دو پایه اند ولی وحدت تقدم دارد. البته در کثرت یک بحثی است، در جای خودش باید کرد. درست است که وجوب و امکان دو پایه است ولی وجوب تقدم دارد. به تعبیر دیگر حتمیت هست که جواز را بهتر برای ما معنا کرد در عین اینکه جواز معنای خودش را دارد. می‌خواهم به آن بیان بوعلی که گهگاهی اشاره می‌کند، دیگران هم می‌گویند که یک نوع تقدمی در دو مفهومی که داریم، آن مفهومی که معمولاً به وجود باید نسبت داد را محکمر و جدی تر در بحث‌های فلسفی باید گرفت. یعنی وجود از آن جهت که وجود دارد، وجوب دارد، وجوب مطلق. از آن جهت که وجود دارد، خارجیت دارد، خارجیت مطلقه. این طرحی که می‌دهند یک نوع تقدم هست ولی واقعیتش این تقدم، تقدم به معنای معنایی نیست. چرا؟ چون هر دو معنا برای خودش معنای مستقل دارد. بله، ملازم هم هستند به لحاظ تطارد. تطارد را می‌گویید، جواز و وجوب تطارد دارند، عرض کردم یک نوع تقابل را ما می‌فهمیم. پس این هم به عنوان یک نکته. پس با توضیحی که ما می‌دهیم، عملاً با دو پایه روبرو هستیم. حتی تقدم وجودی بوعلی، آن نحوه تقدمی که گفته را بپذیریم، دیگران هم گفتند بپذیریم، ولی واقعیت این است که اینجا ما هیچ فرقی برای ما از نظر معنایی ندارد. بله، نوعاً دار وجود، دار وجوب است. و با او شروع می‌شود. این طوری می‌خواهید بگویید، اشکال ندارد. می‌خواهید بگویید او اول آمده، یک طوری ذهنم را درگیر کرده، یک معنای مقابل خودش را هم برای ما تحریک کرده آورده، اشکال ندارد. حتی اینها را بگویید، ما دعوا نمی‌کنیم. اینها زیاد سخت نیست. اینها دیگر برمی‌گردد به مناشی خاص خودش اگر باشد این طور. ولی به هر ترتیب من عرضم این است ما با دو پایه روبرو هستیم با این بحث ما.

سوال: [؟]

استاد: عرض کردم به لحاظ معنایی گفتم هر دو پایه است. ولی در خارج، همین بحث‌هایی که می‌کنند، مثلاً اساس وجود بر وجوب است، اساس وجود بر وحدت است، اساس وجود بر خارجیت است، اساس وجود بر فعلیت است. این توضیحاتی که

می‌دهند، اینها تحلیل‌های تقدم و تأخرهای خارجی اصلی‌ای است که می‌تواند شاید مناشی زودتر آمدن به ذهن را داشته باشد ولی نه یعنی من معنای جواز را با وجوب باید معنا کنم! نهاد خودش معنادار است. فقط چون تلازم دارد، به عنوان یک لازم سلبی می‌توانم ارزش یاد کنم.

سوال: [؟]

استاد: می‌خواهم بگویم مطلق، اعم است؛ آن جهت اصلی‌ای که اول به ذهن می‌آید، وجوب می‌شود. حتی اینجایی هم که امکان است، آن وجوب بالغیرش مثلاً. حالا اینجا که محل بحثش نیست. خواستم اصلاً این را بگویم: اگر با مبنای علامه بگویید، عملاً با یک پایه روبرو می‌شوید، ضرورت و لا ضرورت. اما با طرح ما با دو پایه روبرو هستید، ضرورت و جواز. تمام شد. بعد یک بحثی است که آقایان گفتند معمولاً مقدم است وجوب، توضیحاتی دادند. می‌خواهم بگویم آن توضیحات، دو پایه بودنش را به هم نمی‌زند. فقط کاری که می‌کند، می‌تواند بگوید یک نوع تقدم منشأ در ابراز برای ما، ایجاد برای ما. چون دار وجود است، من با وجود روبرو می‌شوم، اولین چیزهایی که می‌بینم وجوب است مثلاً.

سوال: [؟]

استاد: همین را خواستم بگویم دیگر. من داشتم می‌گفتم واقعا وقتی معنای ثبوتی پیدا کرد، برای خودش یک معنای ویژه دارد. به تعبیر دیگر قوه برای خودش واقعا معنا دارد. قوه معنایش را از فعل نمی‌گیرد. ولی در مورد قوه نسبت به فعل فقط گفتند قوه فعلیت. ولی بعضی جاها اصلاً ما چنین چیزی نداریم. دقت کنید. آنجا باید چکار کنیم؟ مثلاً بینید علت و معلول، یکی تأثیرگذار است یکی تأثیرپذیر است. دو تا معنا است دیگر.

سوال: [؟]

استاد: نه، این طوری اصلاً لازم نیست. اصلاً دار هستی اول مثلاً آن علت هست که باعث می‌شود معلول هست. ولی الان من در حین علیت دو چیز می‌فهمم، حین ایجاد. یکی تأثیرگذار، تأثیرپذیر. حالا پذیرش هم خیلی معنای عام بگیرید، یک دفعه چیزی نشود که نشود توضیح داد. همین کافی است.

سوال: [؟]

استاد: این را ارزش تعبیر کردم: تقدم منشأ دارد در اینکه به ذهن بیاید. چون او خود، تقدم دارد. ولی معنایش این نیست که دو پایه نباشد، معنایش این نیست که هویت جواز با ضرورت معنا بشود.

سوال: پایه مفهومی شما می‌فرمایید.

استاد: نه. من توضیح دادم.

سوال: مفهومی که ناظر به خارج است.

استاد: بله، خوب شد.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد. ولی من دو پایه گرفتم، این تحلیل دقیق معنایی را گفتیم نفس الامری است. نفس الامری می‌کنم، دقیقا درش جواز خوابیده. درست است، ملازم با طرد ضرورت است.

سوال: [؟]

استاد: امکان عام را باید بعد بحث بکنیم، می‌گوییم واقعیت ندارد. اینجا علامه خودش بهش پرداخته. خواستم بگویم آن امکان عام را اسمش را نبر، چون آن برای خودش یک بحثی دارد. بگو امکان خاص، بحث کنیم.

سوال: نه، امکان عامی که شما فرمودید که هم وجود هم صفت را می‌گیرد. [؟]

استاد: اول وهله‌ای که ما می‌بینیم، چیزهایی را می‌بینیم که یقینا خودش دارد؛ یقینا، حتما دارد. و بعد یک کمی قویتر می‌شویم از نظر عقلی، می‌تواند آنکه ندارد را داشته باشد.

سوال: [؟]

استاد: می‌خواستم این را بگویم آن آقایانی که توضیح می‌دهند، اگر بخواهیم خیلی راه بیایم، در مناشی و تقدم اینکه اولین مفهومی که معمولا می‌آید، باید با خود وجود همسنگ باشد، هموزن باشد. اصلش این است و بعد در مرحله بعد جواز و امکان می‌آید. این را می‌گویید، اشکال ندارد. اصلا بگویید دو مفهوم هست، برای خودش جدا است، ولی اولاً ما اینها را می‌بینیم. می‌گوییم اشکال ندارد. می‌خواهی بگویی اول این آمد، بعد دوباره این آمد؛ اشکال ندارد. ولی بالاخره یک مفهوم نیست که بگوییم از دل ضرورت، لا ضرورت در آوردیم. این نشود.

سوال: [؟]

استاد: آنها را که می‌گویید، مشکلی ندارد که. ایشان می‌خواهد بگوید چون من مفهوم را دارم، حتما دارم. الان بحث، سر این نیست. در خود این مفهوم چه خبر است؟ من باشم یا نباشم؟ در خودش چه خبر است؟ حتی این امکان برایش ضروری است حتی بگویید، باز معنایش این نیست که امکان، معنای خاص خودش را ندارد. اینها را توضیح می‌دهم، ان شاء الله باید برسیم. همین بحث هم یکی از آنها است که بعدا باید انجام بدهیم، اینجا نه.

سوال: [؟]

استاد: عرض می‌کنم دیگر. دو پایه، درست، مثل این طوری است: ببینید الان وجود و عدم را دو تا پایه می‌گیرید، پایه کلان؛ ولی عدم چیست؟ لا وجود، نه بود. به تعبیر دیگر مفادش نفی وجود است. می‌خواهم حقیقت این را توضیح بدهم، با همان نبود توضیح می‌دهم. اگر این طوری شد، این مفادش یعنی چی؟ یعنی عملا همان وجود را باید اولاً یافت، نبود را به او یافت. این می‌شود اصلا یک پایه. خوب نگاه کنیم، تحلیل اصلی‌اش این طوری است.

نکته چهارم: بحث از هویت امکان، مصداقی از تعریف تنبیهی از طریق لوازم

خب این تمام شد، یک نکته دیگر را باز بگویم. نکته دیگری که اینجا باز باید بگویم این است: مفاد امکان را که گفتیم یا ثبوتی است یا معدوله است، از این بحث‌هایی که کردیم، عملا یک کار از کارهایی است که همین امر بدیهی را دارد برای ما آشکار می‌کند؛ یعنی جزو بحث لوازمی که قبلا می‌گفتیم که ما می‌توانیم گاهی یک شیء را که برای ما بدیهی هم هست، لوازم بینش را

پیدا کنیم، آن لوازم بین را به چشم بیاوریم، مطرح کنیم. اگر این است، پس در واقع می‌شود تلاش کرد دسته‌ای از لوازم را پیدا کرد، ما آنجا عرض کردیم مثلاً در باب امکان می‌گوییم لا ضرورت، یکی از لوازمش است. همین را شما بگویید: معنای ثبوتی که لازم‌هاش لا ضرورت است؛ اگر همین را نگاه کنید، خیلی جلو رفتید. یادتان باشد این تلاش‌ها تلاش‌هایی است که در فلسفه انجام می‌دهیم ولی اسمی نداریم برایش، گاهی به صورت قضایا در می‌آوریم ولی اصلاً به لحاظ تصویری هیچ اسمی برایش نداریم. عرض کردم به لحاظ تصویری باید چکار کرد؟ باید گفت تعریف بدیهی، صرف تعریف لفظی آن گونه که گفتند، لازم نیست باشد. تعریف بدیهی، تعریف تنبیهی می‌تواند به شکل از طریق لوازم باشد. این یکی از راه‌ها است. الان اینجا هم یک لازم را گفتیم. امکان، ثبوتی است و طرد ضرورت می‌کند. همین چیزها را بگویید، خیلی توانستید در مورد امکان حرف بزنید.

نکته پنجم: نقد دو دلیل علامه

خب این هم یک نکته، نکته بعدی. نکته بعدی، بیان علامه طباطبایی که اینجا آمده را حالا نقل بکنم و دیگر پایان عرایض ما باشد، تمامش می‌کنیم. نکته دیگری که هست این است: جناب علامه طباطبایی دو دلیل آورد اینجا، می‌خواست مسئله را درست کند. یکی از راه اینکه چون ما در مقسم یعنی الموجود به عنوان موضوع فلسفه، بحث تقسیم می‌کنیم؛ این مقسم، الموجود است؛ اما ممکن او واجب که گفتی، این امکان حتماً باید اتصافی باشد. این طوری توضیح دادند و گفتند پس اتصاف است. ولی از یک طرف در نهاد خود امکان هم سلب است، لذا می‌شود معدوله. آن توضیحی که ایشان داد. بنده عرضم این است این بیان اول ایشان، اولاً ما که گفتیم نهادش را نگاه کردیم، ثبوتی است. ثانیاً به لحاظ بحث تقسیمی فلسفه هم می‌گویید، آن چیزی است که دیروز گفتیم. به لحاظ بحث‌های تقسیمی، معمولاً اینها می‌شوند نحوه‌های وجود. الموجود اما واجب او ممکن، اما علت او معلول، اما خارجی او ذهنی، این تقسیم‌ها، این «اما»ها، اینها می‌شوند نحوه‌های وجود. نحوه‌های وجود، تنوع وجود است. تنوع وجود یعنی در نفس وجود، ما رنگ به رنگ می‌بینیم. نفس وجود، ثبوتی است. لذا اگر بخواهید حتی به مقسم نگاه کنید، باید بگویید این ثبوتی است. ما که به نهادش نگاه کردیم، ثبوتی بود. به این استدلال شما هم خوب دقت می‌کنیم، صرف اتصاف در نمی‌آید، بیش از این در می‌آید؛ اگر به معنای خود مقسم دارید نگاه می‌کنید. و آن اضافه چیست؟ ثبوتی بودن امکان، همان گونه که واجب ثبوتی است. چرا؟ چون دو نحوه وجودند. اگر بگویید دو نحوه وجود؛ چرا؟ چون بعضی از آقایان می‌گویند اصلاً این امکان ماهوی، جزو بحث‌های فلسفی به عنوان تقسیمات نیست. اگر پذیرفتید دیگر به عنوان تقسیمات وجود؛ چون علامه آورد، من دارم طبق بیان علامه جلو می‌روم؛ اگر این است، می‌بایست شما قبول کنید مسئله ثبوتی بودن به این نحو را، نه معدوله بودن را. یعنی همین دلیل شما، نفی بیان شما را می‌کند. این یک.

مسئله بعدی که ایشان آمدند به عنوان دلیل دوم مطرح کردند که این سلب، هم نسبتی با ضرورت پیدا کرد «لیس ضروریة الوجود و العدم»، هم با موضوعش که ماهیت باشد، به این دو گره خورده. و وقتی گره خورده، حظی از ثبوت پیدا کرده. پس امر ثبوتی است در عین اینکه در درونش سلب است، آن توضیحاتی که علامه داد اینجا. واقعا این دلیل اگر بخواهد خیلی جدی گرفته بشود، در سلب تحصیلی محض هم هست. آنجا چه می‌گویید؟! سلب تحصیلی محض هم یک موضوع دارد، یک محمول دارد، یک نوع تمیز پیدا می‌کند. به نفس تمیز، یک عدماً می‌شود، عدم مضاف می‌شود. عدم مضاف هم که شد، پس چی می‌شود؟ پس یک نحوه تقرر پیدا می‌کند. بعد مثل عمی را هم مثال زدند. من می‌گویم اینکه اصلاً سلب تحصیلی محض را هم می‌گیرد! آنجا هم ما چاره اصلی بحث را قبلاً گفتیم در بحث عدم. بله، این تمیزها حاصل می‌شود در موارد جزئی‌ای که شما می‌گویید، اما این تمیز، تمیز در حیطه عدم است به معنای عدم‌ستانی‌اش. و به معنای عدم‌ستانی‌اش هم یک نوع تقرر برای خودش می‌تواند داشته

باشد، آقایان گفتند فرضی، مفروض؛ ما می‌گوییم حتی فرضی هم نیست، لازمه سلبی وجود است، آن توضیحاتی که دادیم. اصلاً احتیاج به این حرف‌ها نیست. این استدلال را اگر بگویید، اصلاً لازم نیست سلب تحصیلی را شما به معدوله برگردانید، همان سلب تحصیلی محض کافی است. سلب تحصیلی محض هم کافی است برای این بیان. و این هم باز باشد، در حیطه عدم می‌آید؛ بحث اصلی، آن است، ربطی به اینجا دارد، با این شکل نمی‌شود حلش کرد. یعنی با عدم مضاف کردن؛ عدم مضاف، حظی از وجود دارد به لحاظ آن تقرر که شما گفتید، اصلاً ربطی به این بحث ندارد که می‌خواهید ثبوت بدهید با این نحو. احتیاج به این بیان دوم اصلاً نداریم. تقریباً این بیان دوم را باید بگذاریم کنار. آن بیان اول تا حدودی یک فضای بهتری داشت.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

